



برسب روح روشنگری در فلسفه کانت

□ اگر موافق باشید پرسش‌ها را با زمانه کانت آغاز می‌کنیم .
زمانه کانت چه ویژگی‌هایی داشت که او را به فلسفه نقادی
هدایت کرد؟

■ موحد: بخشی از این سؤال تقریباً جواب حاضر و آماده‌ای دارد و آن اینکه کانت از یک طرف با فلاسفه تحلیلی مثل لاک و هیوم رو به رو بوده است که مطلقاً به گزاره‌های ضروری اعتقادی نداشتند ، و از طرف دیگر با فلاسفه به اصطلاح عقل‌گرا (ظاهراً این معادل خوبی هم برای rationalism نیست ، مثل اینکه دیگران عقل‌گرا نیستند!) مثل لایب‌نیتس ، اسپینوزا ، دکارت و دیگران که معتقد بودند عقل برتر از تجربه است و از طریق عقل می‌شود به اصول اولیه رسید ، کانت با هر دو دسته از نظر فلسفی مشکل داشته بنابراین تز ترکیبی پیشینی‌اش در مخالفت با هر دو دسته است ، یعنی آن قسمتی که پیشینی است در مخالفت با فلاسفه

تحلیلی است . پیشینی در فلسفه کانت معادل است با ضروری ، بنابراین اگر ما معتقد شویم که به جز منطق صرف احکام ضروری داریم می‌توانیم بگوییم فلسفه تحلیلی را مورد انتقاد قرار داده‌ایم . بعضی از فلاسفه تحلیلی معتقدند اگر تز ترکیبی پیشینی را بپذیریم باید فاتحه فلسفه تحلیلی را خواند . این نکته را هم اضافه کنم (البته این یکی از موارد بسیار حساس فلسفه کانت است که الان شدیداً مورد انتقاد است) دلیلی ندارد چیزی که پیشینی است حتماً ضروری هم باشد یا ضروری حتماً پیشینی باشند برای اینکه بنا نیست ما همه مسائل ضروری عالم را به طور پیشینی بدانیم . این مسئله‌ای است که کریپکی (kripki) مطرح کرد که ما ضروری‌های پسینی هم داریم . و این تزی است درست مقابل تز کانت . از طرف دیگر وقتی که صحبت از ترکیبی بودن می‌کند در واقع می‌خواهد بگوید که این طور نیست ، برخلاف فلسفه لایب‌نیتس ، که تنها با تحلیل مفاهیم بتوانیم به اصول اولیه برسیم . در این صورت همه



مخبرگی، دکتر ضیاء محمد و دکتر محمدرضا بهشتی

رتال جامع علوم انسانی

زمانه خودش را هم درک می‌کند و اگر ما فراتر از این سه کتاب اصلی، یعنی **نقد عقل محض**، **نقد عملی و نقد قوه حکم** به بقیه آثار دوره ما بعد نقدی کانت نگاه کنیم دغدغه خاطر کانت به جانب مسائل حقوقی، سیاسی و اجتماعی است. عجیب این است که کانت حتی لا به لای این چند اثری که درباره مباحث بنیادینی مثل معرفت، اخلاق و زیبایی می‌نویسد، گویی در همان زمان هم ذهنش به این مباحث مشغول بوده است و حتی به عرصه‌هایی وارد می‌شود که توقع نداریم کانت در آنها اندیشیده باشد.

کانت در اواخر عمرش انقلاب فرانسه را می‌بیند و ابتدا مثل همه کسانی که در آن ایام اهل اندیشه و فرهنگ بودند، این حادثه نیز با استقبال کانت هم مواجه می‌شود؛ هر چند او برخوردی محافظه‌کارانه یا رخدادهایی که در ادامه مسیر انقلاب فرانسه پدید می‌آید در پیش می‌گیرد. کانت رساله کوچک **روشنگری چیست** را در پاسخ به پرسش

قضایای نظری تحلیلی خواهند شد.

البته لایب نیس معتقد است که تمام احکام فقط در ذهن خداوند تحلیلی هستند، برای اینکه تنها او می‌تواند همه مقدمات محذوف را پیدا کند و در جایش بگذارد. جمله معروف کانت که «اندیشه بدون محتوا بوج است و شهود بدون مفهوم نابینا یا اعمی» در افتادن با هر دو دسته است. می‌توان گفت این یک مبارزه عقلانی - فلسفی است با دو نحله مهمی که در زمانش بودند.

■ **بهشتی:** علاوه بر نکات محوری که به آن اشاره شد، کانت مخصوصاً در اواخر عمرش که به دوران انقلاب فرانسه نزدیک می‌شود فراتر از مباحث نوینی که در معرفت‌شناسی و در اخلاق و در زیبایی‌شناسی دارد و در هر سه جا مباحث بنیادینی را مطرح می‌کند که بعدها راجع به آن بحث و گفت و گوی فراوان خواهد شد، مسائل مهم

از این جهت باید بگوییم که کانت در همان مسیر است. از طرف دیگر، دکارت با نظام فلسفی‌ای که طرح می‌کند، پرسش‌های متعددی را هم برمی‌انگیزاند، یعنی نحوه بنیان‌گذاری فلسفه دکارت باعث برانگیخته شدن پرسش‌های متعدد می‌شود و گرایش‌های مقابلی که شکل می‌گیرد گرایش‌هایی است که بر نقاط خاصی از فلسفه دکارتی انگشت گذاشته است، مثل ایده‌های فطری و یا این موضوع که ما با عقلمان توانایی شهود ذوات اشیاء را داریم و اگر بتوانیم ذوات اشیاء را مشهود کنیم طبعاً سلسله علت‌هایی را که به پدیدآمدن یک موجود منتهی شده است، می‌توانیم شناسایی کنیم و معلول‌هایی که از آن طرف در درون مفهوم موجودی که بررسی می‌کنیم می‌توانیم بازیابی کنیم و آن زمان علمی داریم به استحکامی که دکارت در پی آن بود. همه اینها مسئله برانگیز شد.



در مورد نقش تجربه، حقیقت این است که نقش تجربه نزد دکارت بیش از اینها نیاز به کاوش دارد، برای اینکه از یک سو به لحاظ مبنایی دکارت برای برپا کردن مجموع نظامش نیاز به تجربه ندارد. از سوی دیگر، دکارت اولاً خود اهل تجربه است، تشریح و حتی Vivification می‌کرده است، یعنی موجود زنده را تشریح می‌کرده که در آن ایام کاری خلاف اخلاق محسوب شده و در پنهان هم این کار را صورت می‌داده و این جای پرسش جدی است که کسی که در نظامش چنان برخورد می‌کند که شما بروید به سمت امور بدیهی، اموری که به شهود عقلی دریافت شوند و از دل آنها سلسله علل را بیرون بکشید، برای چه باید به تجربه رجوع کند و از آن طرف مخصوصاً در تأمل ششم با یک نوع اعاده حیثیت از حس و تجربه حسی مواجه هستیم، به خصوص در هنگامی که می‌خواهیم به شناخت امر جزئی و فردی نزدیک شویم. به نظر می‌رسد مشکلی سنتی وجود داشت که اگر ما از شهود عقلی و از

کشیشی مطرح می‌کند که در یک مقاله در روزنامه می‌پرسد این همه راجع به روشنگری صحبت می‌کنند، این روشنگری چیست؟ سؤال کننده خیلی از لحاظ فکری، فرهنگی، فلسفی شخصیت مهمی نبود ولی پاسخ دهندگانش خیلی مهم شدند از جمله مندلسون و کانت. پاسخ کانت بسیار قابل تأمل است و بازتاب روح روشنگری را در اندیشه کانت می‌یابیم. یعنی زمانه کانت آستان دگرگونی‌های قابل ملاحظه در عرصه فکری و اجتماعی است و حوادثی که بعدها با شتاب خواهند آمد به نحوی که برای کسانی که بلافاصله اخلاف کانت محسوب می‌شوند سرگیجه‌آور هم هست. آنها نمی‌دانند چگونه باید با این حوادث مواجه شوند و برخورد کنند. کانت در این رساله روشنگری را رسیدن انسان به مرحله بلوغ فکری و اندیشیدن مستقل معرفی می‌کند.

علاوه بر این، کانت نوشته‌هایی درباره مباحث حقوقی و سیاسی دارد که امروزه اهمیت فراوانی دارند و مبنای بسیاری از مباحث در عرصه حقوق و سیاست بین‌الملل به شمار می‌آیند.

□ معمولاً از دکارت و کانت به عنوان پدران مدرنیته یاد می‌کنند، آیا می‌توان این دورا مقایسه کرد و کار کانت را آگاهانه و کار دکارت را ناآگاهانه دانست، به عبارت دیگر آیا دکارت در مسیری قدم برداشت که نمی‌دانست نتایج و عواقبش چیست ولی کانت می‌دانست؟

■ **موحد:** احتمالاً قضیه درست برعکس است. کانت خود در یادداشت‌های منطقی که انتشارات کمبریج در ۱۹۹۲ منتشر کرد دکارت را یکی از پدران واقعی فلسفه جدید می‌داند. دکارت خط فاصل درشتی میان فلسفه اسکولاستیک و فلسفه جدید کشید. عواقب این کار را هم خوب می‌دانست. دکارت از انسان شروع می‌کند و به خدا می‌رسد، درست عکس روش مسلط بر فلسفه قدیم. اصولاً آغاز اومانیزم غرب به دکارت می‌رسد. این مرکزیت ذهن انسان در ایده‌آلیسم استعلایی کانت به اوج خود می‌رسد. ضمناً فراموش نکنیم که دکارت به تجربه هم اهمیت فراوان می‌داد و از این نظر آن قدرها هم راسیونالیست افراطی نیست.

■ **بهشتی:** یکی از مسائلی که باید با آن به عنوان یک توصیف استعاری برخورد کرد، همین عنوان «پدر فلسفه جدید»، «پدر علم جدید» و امثال اینهاست. به مناسبت چهارصدمین سال تولد دکارت در دهه نود کنگره‌های متعددی در نقاط مختلف دنیا برگزار شد و نوشته‌های متعددی منتشر شد، از جمله فردی به نام هانی پیتر شوت در آلمان کتاب مستقلی با عنوان «پدر فلسفه جدید» در مورد دکارت نوشت و نکات قابل ملاحظه‌ای درباره اینکه چرا اساساً برای فلسفه ما دنبال پدر باید بگردیم تا بعد کسی مثل دکارت یا کانت را پیدا کنیم؛ و اگر هم پیدا کردیم چه خصوصیاتی را به این فرد باید نسبت بدهیم تا بتوانیم بگوییم پدر فلسفه جدید است یا نیست. به هر حال، خود این تعبیر جای تأمل دارد ولی همان طور که اشاره شد دوره‌ای که دکارت در آن آغاز می‌کند دوره خاصی است و کانت را به یک معنا می‌توانیم کسی بنانیم که در همان مسیر اندیشه‌ای که بعدها نام روشنگری پیدا کرد حرکت می‌کند. پس

جانب مفاهیم شروع کنیم هر چه پیش رویم سرانجام هم به یک مفهوم کلی خواهیم رسید. جزئی، از آن جهت که جزئی است به تعبیر سنتی ما لایکون کاسبا و لا مکتسبا. در حالی که شناخت امر جزئی هم برای دکارت اهمیت دارد. در کنار قانون مندی کلی که بر کل عالم حاکم است امر جزئی برای او اهمیت دارد و این کوشش را در انتهای تأمل هشتم می بینیم که جایگاهی برای حس و برای تجربه بتواند باز شود، تعبیر معروف لایب نیتس در نسبت میان حس و عقل این است که ما حس را به منزله سوهان یا فلزی می دانیم که روی سنگ می کشیم و آن سنگ نقش درون خود را آشکار خواهد کرد. او نسبت بین حس و عقل را چنین نسبتی می داند، یعنی ما نیاز داریم به سوهان تجربه برای اینکه آنچه به عقل دریافت می شود بتواند خودش را آشکار کند. این مسئله شاید تعبیر گویایی باشد از مشکلی که دکارت با آن مواجه است. در مورد کانت در بحث تجربه مسئله خیلی فراتر از این است، کانت فردی است که نسبت به علوم زمان خودش آشنا است، صاحب نظر است و آنها را درس می دهد، یعنی اگر فهرست دروس کانت را در دانشگاه کونیگسبرگ نگاه کنید بخش قابل ملاحظه از وقتش به این می گذرد. حتی در دوران بعد از نقد، او فیزیک نیوتنی و جغرافیا درس می دهد. می گویند درس دادنش خیلی هم شیرین بوده است بر خلاف غالب نوشته های سنگینش، البته نه همه آنها چرا که در برخی از نوشته های کوتاه تر او قلمش طوری است که احساس می کنیم همه آثار او مثل نقد عقل محض نیست. فراتر از این، نزد او تجربه به عنوان خاستگاه معرفت ما مطرح است. درست است که تمامی معرفت ما به تجربه بر نمی گردد ولی اگر تجربه نباشد شما شناختی ندارید، یعنی وقتی که مابعدالطبیعه به عنوان دانشی که بخواهد کنه و ذوات اشیاء و نومن را به ما بشناساند راهش در مقام نظر بسته می شود، دیگر شناخت نظری نسبت به نومن ها نمی توانیم داشته باشیم. بنابراین تنها ورودی این نظام معرفتی تجربه است و این مسئله ای جدی است. حتی مابعدالطبیعه به معنایی که کانت در صدد برپا کردن آن هست، متکی بر تجربه است. یعنی اینکه حتی اگر شروط پیشینی معرفتمان را بدانیم و به نحو استعلایی، نه درباره خود اشیاء بلکه درباره نحوه اندیشیدن و شناختمان از اشیاء بخواهیم صحبت کنیم باز تا شهودی حسی وارد ذهن نشود حتی در و دیوار ذهن و فاهمه را هم نمی توانیم شناسایی کنیم. یعنی یک تابش نوری از ناحیه تجربه باید بیاید تا این تاریک خانه را روشن کند، آن وقت دیوارها را می توانیم شناسایی کنیم و گر نه حتی شناخت این هم ممکن نمی بود. بنابراین، جایگاه تجربه نزد کانت با جایگاه تجربه نزد دکارت یقیناً تفاوت بسیار قابل ملاحظه ای دارد و تنها شهود ممکن، شهود حسی خواهد بود که در آنجا است که ما بی واسطه با شیء در تماس هستیم.

به یک معنا می توان گفت که دکارت آغازگر یک مسیر است. اگر بخواهیم نام کسی را که آغازگر است «پدر» بگذاریم، باز هم با انگلیسی ها مشکل داریم که با بیکن باید چه کنیم. اما به هر حال دکارت آغازگر مسیری است که هم تلاش می کند راه جدیدی را باز کند و مشکلاتی را از میان بردارد و هم مشکل زایی می کند و کانت کوشش می کند که بعد از گذشت این مدت و مباحث متعددی که در این دوره له و علیه مسیر دکارت مطرح شده، آنها را جمع کند و به نظر می رسد با توجه به گستره ای که کانت در آن به صورت مسئله نگاه می کند از دید

خودش این جمع زدن، جمع زدن موفق هم هست. مثل هر نظام فلسفی در داخل خود اندیشه و نظام کانتی هم پرسش پیش می آید و به تعبیر خود کانت، مابعدالطبیعه به عنوان یک استعداد طبیعی همواره سؤال هایی را در ما برمی انگیزد که نمی توانیم به آنها پاسخ دهیم و دوباره سر بر می آوریم. چنین است که نظام کانتی برای آیندگان مبنا قرار می گیرد و در عین حال پرسش هایی را طرح می کند که خود آن پرسش ها زمینه فراروی از کانت را فراهم می کند.

□ کانت در دوره ای می زیست که هنوز دولت آلمان تشکیل نشده بود. چه چیزی باعث می شود فیلسوفی مثل کانت با این همه تعلقات فکری به یک باره درباره صلح جهانی تأمل کند، چیزی که بعدها به صورت سازمان ملل پدیدار می شود یعنی تشکیلات جهانی در زمانه ای که هنوز دولت آلمان تشکیل نشده است. یک شهروند آلمان آن زمان، در زمانی که هنوز حتی دولت پروس بیسمارک تأسیس نشده، چگونه می تواند از صلح جهانی سخن گوید؟ آیا می توان از تأثیر سنت انگلیسی سخن گفت؟ یعنی می توان از تأثیری که هیوم بر ولتر، و به طور کلی انگلیسی ها بر فرانسوی ها گذاشتند، در اینجا نیز صحبت کرد؟

■ بهشتی: اولاً مسئله صلح مسئله ای است که حتی برای دکارت هم مطرح است، زندگی دکارت در وسط جنگ های سی ساله است و حرکت به سمت این است که ما یک مبنای عقلی را پیدا کنیم که بر اساس آن بتوانیم هم معرفتمان را بنیان کنیم و هم بتوانیم با هم زندگی کنیم، آن هم در اروپایی که تکه تکه است. جنگ های خونینی که اتفاق افتاده است تمام آنها به نام باور، به نام اعتقاد، به نام دین پیش آمد و بعد هم معلوم شد که منافع محلی و منطقه ای بر آنها غلبه دارد. در یک طرف پادشاه دیگر پروتستان متحد پادشاه کاتولیک علیه پادشاه پروتستان است و بالعکس. یکی از انگیزه های دکارت شاید همین مسئله است که پایه ای را پیدا کنیم و بتوانیم بر اساس آن زندگی کنیم، فکر کنم جنبه غایی - عملی آن دوران چیزی است که ما باید به آن بیشتر توجه کنیم. ما بیشتر به بحث های نظری - معرفتی می پردازیم و این جنبه مسئله مغفول واقع می شود. کانت از یک طرف در یک گوشه ای از اروپا افتاده است. شهر کونیگسبرگ محل کوچکی بوده در شمال شرق آلمان آن زمان و الان جزو لتونی است، یعنی بعد از دوران هیتلر به طور کلی از آلمان جدا شده است. این شهر یک بندر است و شاید بندر بودن آن از این جهت مهم باشد که محل رفت و آمد و تماس و ارتباط با ملت های دیگر است که در اندیشه کانت تأثیر دارد. هم ملت های اسکاندیناوی و هم از انگلستان و مناطق دیگر، تأثیری که اندیشمندانی مثل هیوم بر کانت می گذارند، با واسطه است، برخلاف کسانی که در فرانسه هستند، آنجا ارتباط مستقیم تر است. کانت، هیوم را به انگلیسی نخوانده است. کانت ترجمه هیوم را خوانده است و اگر آثار هیوم ترجمه نشده بود کانت به تعبیر خودش باید علی القاعده در خواب دکاماتیسم باقی می ماند، بنابراین داد و ستدی که آنجا هست با داد و ستد فکری و فرهنگی فرانسه فرق دارد، در عین حال در فضای عمومی دوره ما قبل انقلاب فرانسه ای به سر می بریم که آثارش بالاخره به کونیگسبرگ هم می رسد. از طرفی

کانت بعد از جنگ‌های سی ساله و تقسیم‌بندی‌های جدید در اروپا و تحولات مهمی که اتفاق افتاده است زندگی می‌کند و نیاز به اتحاد در اروپا را حس می‌کند. اگر حقیقت را بخواهید سر نخ‌های بعضی از این اندیشه‌ها را باید در لایب نیتس جست‌وجو کرد. او خیلی تلاش می‌کند که در مسیحیت پاره پاره شده نوعی اتحاد برقرار کند. لایب نیتس به سراغ پاپ و رُم می‌رود برای اینکه افراد را در رم متقاعد کند که بیاییم مشکل داخل اروپا را به جاهای دیگر ببریم و فراقکنی بکنیم. خیلی عجیب است اما لایب نیتس طرحی برای فتح مصر و چین دارد که فتح مصر را بعدها ناپلئون انجام می‌دهد. علاوه بر این فراقکنی که کار مشکلی است لایب نیتس می‌گوید در داخل اروپا هم بیاییم و تلاش کنیم یک مبنای مشترک پیدا کنیم. به این منظور او یک کلام عقلی می‌نویسد که بعدها نه پروتستان‌ها و نه کاتولیک‌ها نمی‌توانند قبول کنند. نکته شگفت‌آور این است که باید بدانیم لایب نیتس کیست؟ او اهل هانوفر است و هانوفر آن قدر جایگاهی ندارد که چنین ایده‌های بزرگی در آن پیدا شود و جاهای مهم‌تر وجود دارد که چنین رخدادی بتواند در آن اتفاق بیفتد، اما احساس این ضرورت در فرهنگ عمومی آن ایام وجود دارد. جزء انگیزه‌های کانت یکی پرداختن به وضعیت اروپا در آن ایام است. البته این نکته قابل ملاحظه است که بعد جهان وطنانه کانت فراتر از اندیشمندانی است که چه در قاره و چه در انگلستان پیرامون مسئله جامعه، سیاست و رابطه میان جوامع هم اندیشی می‌کنند یا به چالش فکری می‌پردازند و این نکته قابل ملاحظه‌ای است. شما بسیاری از رگه‌های اصلی اندیشه‌هایی که امروز مبنای قوانین بین‌المللی یا اعلامیه‌های حقوق بشر است در کانت می‌یابید و این چیزی است که پیرامونش مقاله‌ها و نوشته‌های فراوانی منتشر شده و می‌شود.

■ **موحد:** کانت هم مانند سایر روشنفکران فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه به سیاست توجه پیدا کرد. آراء فلسفی سیاسی کانت را در مقاله‌هایی چون «نظریه و عملی» (۱۷۹۳) و «صلح دائمی» (۱۷۹۵) و بعد در «متافیزیک اخلاق» (۱۷۹۷) می‌توان یافت. نوشته‌های کانت در باب آزادی، مذهب و حکومت هنوز تازه و خصلتی آشتی‌ناپذیر با وضع موجود دارد. ضمناً این نکته را باید دانست که کانت در پیش از ۱۷۷۰، یعنی پیش از نوشتن آثار فلسفه سیاسی که بعضی را نام بردم با آثار ژان ژاک روسو به خصوص **قرارداد اجتماعی** او و نیز **امیل** و ستایشی که از آزادی در آن است آشنا بود. البته انقلاب خونین فرانسه و آنچه در آنجا پس از آن روی داد او را مخالف انقلابات خونین کرد.

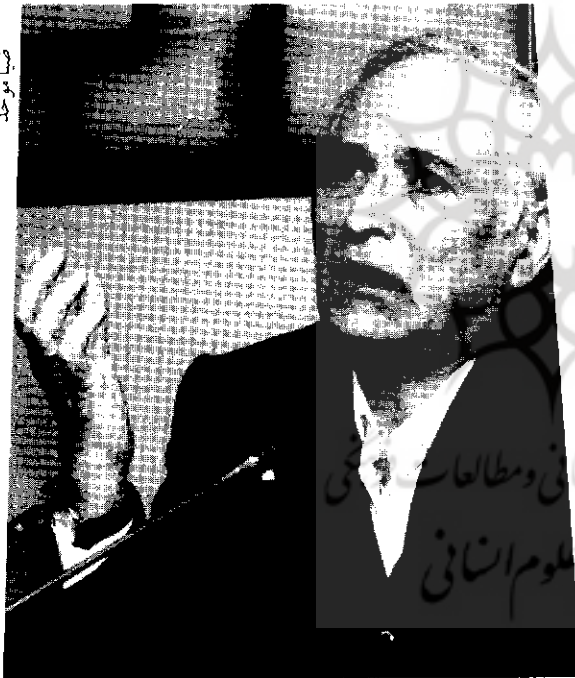
□ **کانت در فلسفه تحلیلی و سنت فلسفی اروپای متصل چه تأثیری گذاشته است؟**

■ **موحد:** یکی از نکات جالب در مورد فلسفه کانت این است که تقریباً هیچ حکمی از احکام کانت نیست که مورد سؤال قرار نگرفته باشد. اولین چالشی که کانت با آن روبه‌رو می‌شود داخل خود آلمان است و با فرگه، فرگه برخلاف کانت معتقد است که منطق به تنهایی می‌تواند یکی از منابع دانش به حساب بیاید اما برای اینکه یکی از منابع دانش به حساب بیاید بایستی همان طور که در حس شیء (object) داده می‌شود

در منطق هم object داده شود.

بنابراین، به وضع شیء عجیبی به نام شیء منطقی (Logical object) می‌پردازد. اما بعد از اینکه با پارادوکس راسل روبه‌رو می‌شود دوباره به کانت بازمی‌گردد، این قسمت آخر کارش خیلی شناخته شده نیست برای اینکه در آثاری که بعد از مرگش منتشر شده و اخیراً هم به انگلیسی ترجمه شده است انعکاس یافت. اما کار دیگری که فرگه می‌کند این است که آن دید محدودی را که کانت نسبت به منطق دارد، گسترش می‌دهد. در واقع حرفی که کانت راجع به منطق می‌زند حرفی است که این سینا هم می‌زند. یعنی می‌گوید منطق از زمان ارسطو تا به حال به علت کامل بودن یک گام هم به جلو برنداشته است. انتقاد فرگه به منطق قدیم و به حرف کانت از طریق راسل و از طریق ویتگنشتاین به دنیای انگلیسی زبان منتقل می‌شود.

□ **در قرن نوزدهم تأثیر کانت در حوزه تحلیلی و حوزه انگلیسی به چه صورت است؟**



■ **موحد:** از نظر نفی راسل نسبت به کانت در کتاب **تاریخ فلسفه غرب** می‌توان دریافت که در انگلیس در زمان جوانی راسل، هگل است که مطرح است و برادلی و دیگران منادی هگل هستند. بنابراین در کشورهای انگلیسی زبان تأثیر فرگه است که نظرها را آن هم نه به گونه مثبت متوجه کانت می‌کند. اما بعد از دوره منطق‌گرایی به خصوص از مسئله ترکیبی پیشینی کانت شدیداً انتقاد می‌شود، به خصوص در حلقه وین که نمی‌توانند چنین چیزی را قبول کنند. خلاصه آنکه کانت بیشتر مورد حمله و انتقاد قرار می‌گیرد تا تأیید شود، ولی با اتفاقی که شاید در بیش از ۲۴-۲۵ سال قبل افتاد، وضع تغییر کرد.

استراسون (Strawson) با نوشتن *The bounds of sense* یکبارہ کانت را مطرح کرد و سعی کرد از Trancendental argument او، تفسیری ارائه دهد که قابل قبول باشد. ولی قسمت ایده‌آلیسم استعلایی‌اش را کنار گذاشت و گفت این قسمت را می‌توانیم اصلاً جدا کنیم و به آن قسمت اول بپردازیم چرا که قسمت دوم اصلاً قابل دفاع نیست. ولی به انتقاداتی که به قسمت مورد قبول استراسون کردند هم هنوز جواب داده نشده است. از سویی دیگر، کارناپ شدیداً تحت تأثیر کانت است و مبنای فلسفی‌اش همان تقسیم‌بندی تحلیلی - ترکیبی کانت است. ولی همین تقسیم‌بندی با مقاله کواین: «دو حکم جزئی تجربه‌گرایی» زیر سؤال می‌رود. همچنین نظر کانت در مورد هندسه اقلیدسی یا زمان و مکان یا نپذیرفتن وجود به عنوان محمول همه چیزهایی است که فلاسفه تحلیلی از آنها انتقاد کرده‌اند.

اما جالب است که در همین سال‌های اخیر فیلسوفی مثل مک دولل (MacDowell) که فیلسوف معروف و قدرتمندی است در کتاب *Mind & world* بار دیگر به کانت برمی‌گردد و می‌گوید مثل اینکه ما باید بازگشتی دوباره به کانت بکنیم. کانت فیلسوفی نیست که بشود به این راحتی از او گذشت، در هر صورت، این جریان داد و ستد همچنان هست و الان من فکر می‌کنم کارهای تازه‌ای می‌شود. دو مرتبه تعبیرهای تازه‌ای در کشورهای انگلیسی زبان درباره کانت در حال پیدا شدن است.

■ **بهشتی:** در حوزه اروپای متصل اتفاقات عجیبی افتاد. ممکن است شما با کانت موافق باشید یا نباشید ولی از این به بعد از کنار فلسفه کانت نمی‌توانید به سادگی بگذرید و این واقعیتی است که تجربه تقریباً نزدیک به دو سده‌ای که پشت سر داریم گواهی می‌دهد که سخن درستی است. در خود آلمان فرا روی از کانت در اواخر عمر او با فیخته جوان و پرشور و بسیار با جسارت، آغاز می‌گردد. فیخته تلاش می‌کند که عقل نظری را به عقل عملی گره بزند و از بحث کانت در عقل عملی حرکت می‌کند و در مورد معرفت و نظر مسیر جدیدی را در پیش می‌گیرد، کانت ابتدا برخوردش هم زیاد منفی نیست ولی به تدریج احساس می‌کند که فیخته به گونه‌ای حرکت می‌کند که مجموع نظام فلسفی او را زیر سؤال خواهد برد. کانتی که تا شصت سالگی جرأت می‌کند نظام فکری‌اش را در هم بریزد (در حالی که ما وقتی در بیست سالگی به چیزی رسیدیم دیگر حاضر نیستیم از آن دست برداریم) و در برخورد با اندیشه‌ها و حتی اندیشه خودش جسور است و به تخریب کردن و دوباره آغاز کردن شهره است ولی در این اواخر به نظر می‌رسد که آرام آرام نقش نگهبان یک نظام را به عهده می‌گیرد و برخوردش برخورد محافظه کارانه‌تری است. کانت در اواخر عمرش در مواجهه با نقدهای دیگران همیشه مثل قبل پرحوصله نیست و یک جاهایی احساس می‌کنیم که نگهبان یک نظام شده، در حالی که قبلاً خود را از اینکه بخواهد به یک نظام فکری پایبند باشد آزاد و رها می‌دید. با چهره‌هایی مثل شلینگ و هگل دوران اندیشه ایده‌آلیسم در آلمان شروع می‌شود و همه آنها در کانت پایه دارد. پس فهم شلینگ، هگل، فیخته بدون کانت اصلاً ممکن نیست.

هگل تلاش می‌کند تا ببیند می‌تواند از کانت فراتر برود و اگر هم به دستاوردهای مابعد الطبیعه گذشته، باز می‌گردد می‌خواهد ببیند می‌تواند کاری کند و دوباره اینها را از منظر کانتی در نظام خود جای دهد یا نه.

بنابراین هیچ کدام این طور نیست که برخوردشان با کانت برخوردی تقابل به معنای حذف باشد. حتی گرایش‌های نومدرسی و تومیستی و امثال اینها که ادامه دهندگان مسیر سختی محسوب می‌شوند، تأثیرپذیری‌شان از کانت بسیار قابل ملاحظه است، آنها تلاش می‌کنند تبیینی، تفسیری و قرآتی از فلسفه مدرسی یا تومیستی ارائه کنند که بتوانند یا از کنار مسائلی که کانت مطرح کرده عبور کنند و یا راه حلی برای مشکلی که کانت ایجاد کرده یا مسئله‌ای که او طرح کرده است پیدا کنند جان کلام آنکه تأثیر کانت بسیار عظیم است. بعد از دوران بزرگ ایده‌آلیسم آلمانی که تقریباً همه جا را فرا می‌گیرد و پرجاذبه هم است رجوعی به سمت کانت وجود دارد. اندیشه‌های نوکانتی و چند مکتبی که در آلمان و در قاره اروپا شکل می‌گیرد، گویا این اندیشه در آنها پدید آمده است که نباید فراتر از کانت می‌رفتیم. یک بار دیگر باید برگردیم به کانت و اگر هم بخواهیم از کانت فراتر برویم این مسیر درست نبود. این گرایش قابل ملاحظه‌ای است که وجود دارد و چهره‌های متعددی در این حوزه هستند و شاید از متأخران آنها کاسیرر و امثال او باشند. حتی کسانی که در مسیرهای دیگری مثل پدیدارشناسی، هرمنوتیک و امثال آنها تحقیق می‌کنند باز با تکیه بر کانت و مبنای کانتی است که می‌خواهند کانت را مورد نقد قرار بدهند، از جایی که فکر می‌کنند کانت مسئله را طور دیگری دیده است و می‌خواهند راهی به سمت دیگری باز کنند. مثلاً شما در گادامر که یکی از چهره‌های بنیان‌گذار در هرمنوتیک محسوب می‌شود، نقد قابل ملاحظه‌ای را در کتاب **حقیقت و روش** می‌یابید. گادامر می‌گوید چرا کانت در **نقد قوه حکم** و در زیبایی‌شناسی با وابسته کردن کامل حکم زیباشناختی به فاعل این حکم (Subject) راه بزرگی را بست که این راه از دیدگاه گادامر اتفاقاً راهی بود که علوم انسانی باید در پیش می‌گرفت و در آنجا ما به هیچ وجه با قانون مندی‌های کلی نظیر قانون مندی‌های طبیعت‌شناسی، مکانیک و فیزیک روبه‌رو نیستیم و جزئی از آن جهت که جزئی است برای ما اهمیت دارد، در اینجا هم نقد کانت برای فراروی از کانت است نه بی‌اعتنایی به کانت و در حاشیه گذاشتن کانت و نه تقابل به این معنا که کار شده را به گونه‌ای ناشده بینگاریم، این طرز تلقی اشتباه است، یعنی فکر نمی‌کنم اساساً در دوران معاصر ما کسی بتواند فلسفی ببیند و پرسش‌های طرح شده از جانب کانت را بخواهد نادیده بینگارد، می‌توان موافق کانت بود یا مخالف او ولی واقعاً نمی‌توان اندیشه او را نادیده انگاشت. به گمان من، یکی از مشکلات ما این است که اتفاقاً پرداختن به مسائل محوری کانت آن گونه که باید مورد درنگ قرار می‌گرفته و هضم می‌شده در جامعه فکری، فرهنگی، فلسفی ما هنوز به حد نصاب نرسیده است.

□ **تأثیر کانت اکنون چگونه است، خصوصاً با توجه به رشته‌های میان رشته‌ای که در دانشگاه‌های غربی تأسیس شده است.**

■ **بهشتی:** فراتر از بحث معرفت و معرفت‌شناسی که بیشترین حجم کتاب‌ها و رساله‌ها و مقاله‌ها را در اروپا و آمریکا به خود اختصاص داده و می‌شود گفت که خیلی جلب توجه کرد، کانت به تدریج در عرصه‌های دیگر اهمیت پیدا می‌کند به طوری که در عرصه حکمت یا

دانش عملی الان با اقبال قابل ملاحظه‌ای نسبت به کانت روبه‌رو هستیم، حتی نزد کسانی که قصدشان فراروی و نقد کانت است.

اگر شما به فهرست دروسی که در دانشگاه‌ها در اروپا و آمریکا ارائه می‌شود نگاه کنید، اولاً دانش عملی و اخلاقی بخش بزرگی را به خودش اختصاص می‌دهد و نسبت به دانش‌های قبلی قابل اقبال نیست و بعد هم رجوع به کانت در قالب عنوان این دروس را شما ملاحظه کنید. مقصود از روی آوردن ما این نیست که بخواهیم کانت را تصدیق کنیم بلکه از آنجا که در روش بروم و این بسیار حالت است. فیلسوفی بعد از دوستان سالی که پیش از این در علم انسانی یا فلسفه علوم انسانی به طور خاص هم همین جور است. راه‌هایی بسته شد، الگو و مدل علوم طبیعی مثل الکترونیک و بیولوژی می‌کرد به علوم انسانی. به نظر می‌رسد این الگوها که به مسائل علوم انسانی بخواهد پردازد نمی‌تواند رجوع به آنجا که یک چیز الگویی به عنوان الگوی نهایی و طور حتمی است یعنی الگویی که کانت و کانت را داریم و تلاش برای قرار دادن این الگوها همین چند وقت شاخه‌های مختلفی که در پیش می‌آید کانت قطعاً چهره بزرگی است ولی نه به این معنا که بخواهیم طوری بی‌نقد این چهره بشویم که نتوانیم او را مورد سؤال و مورد نقد قرار دهیم. اما در تاریخ کلتوری کانت در دوران معاصر حتی تا دوران معاصر خودمان هم فکر می‌کنم نباید خیلی تردید بکنیم.

■ **موحد:** کانت اتفاقاً با وجود اینکه فیزیک نیوتنی درس می‌داد و معتقد بود که باید از علوم استفاده کرد (خطی که شما در کوآین هم می‌بینید و مثل اینکه در این مسئله مشترک هستند) ولی وقتی که می‌خواهد راجع به زمان و مکان حرف بزند، تعبیر کاملاً جداگانه‌ای به دست می‌دهد. یعنی از علوم جدا می‌شود و این یکی از نکات مهم کانت است که نمی‌آید تسلیم علوم شود، می‌آید از علوم استفاده می‌کند برای اینکه فلسفه را پایه‌گذاری بکند. مسئله دیگر اینکه در زمان ما با دست بردن در ژن‌ها، با این مسائلی که در بیولوژی و اتفاقاتی که در تکنولوژی بیولوژی می‌افتد، فلسفه طب و اصولاً مسائل اخلاقی تمام دپارتمان‌های فلسفه را پر کرده است. سمینارهایی که درباره کانت می‌گذارند و اغلب درباره فلسفه اخلاق و شروعش هم با کانت است.

■ **بهشتی:** یکی از مباحثی که بعد از بحران اکولوژیک یا زیست محیطی یا بحران طبیعت مطرح است این است که آیا این نحوه مواجهه ما بعد از عصر جدید با طبیعت مواجهه درستی بود یا نه و در اینجا تفکیکی قائل می‌شوند و می‌گویند علوم غایات و آرمان‌هایی را، آن گونه که نزد بیکن و امثال او مطرح بود، دنبال می‌کرد. آیا ما درباره این غایات به مشکل برخوردیم یا در برنامه‌ریزی برای پیشرفت با مشکل مواجه شدیم؟ بعضی‌ها بیشتر بر این نظرند که مشکل در برنامه یا طرحی بوده است که ما اجرا کردیم. بعضی‌ها به غایات پایه‌گذار علوم برمی‌گردند. از جمله موضوعات مطرح این است که بیاییم یک بار دیگر برای طبیعت حقوقی قائل شویم. طبیعت حقی دارد و آن وقت این پرسش خیلی جدی مطرح می‌شود که طبیعت چیست که حقی داشته باشد؟ اگر شما نگاهتان نگاه کانتی باشد، طبیعت را ما می‌سازیم، ما با پدیده‌هایی روبه‌رو هستیم

که اینها را اثر بیوفی که از ناحیه خودمان به آنها می‌دهیم در قالب یک ایند در ذهنی نهایی به صورت طبیعت در می‌آوریم و اگر نه ما با طبیعت روبه‌رو نیستیم ما با تک اشیا و تک پدیده‌ها روبه‌رو هستیم. آن گونه که بر ما می‌نمایند نه آن گونه که هستند، و برای چنین چیزی نمی‌شود حقی قائل شد. الان اخلاق در قبال طبیعت و حقوق در قبال طبیعت هر دو مطرح شده است. تازه حال اگر بحثی از اخلاق و حقوق داشته‌ایم در مورد انسان بود و حقوق و اخلاق بدون این طبیعت و این بداندت. نور از نگاه تشکیل شده است. یعنی طبیعت خودمان را فیزیکس‌ترین‌ها و فیزیک‌ترین انسان محور آن تا اثر بیوفی است ما که با هم به مدار می‌برخاستیم. فیزیکس‌ترین‌ها مثل طبیعت است منتقد طبیعت از آن جهت که طبیعت است. این فکر می‌شود که ما هم داخل آن هستیم نه البته جداگانه و در کنار آن هم اخلاق می‌تواند معنی داشته باشد، هم حقوق و هم مسئولیت و عنوان گفتنی است. مسئولیت است. از نگاه مقابل می‌گوید که من حرف‌های شما را نمی‌فهمم، می‌می‌گویم اگر می‌خواهد در قبال طبیعت مسئولی داشته باشید البته که باید مسئولانه برخورد کنیم. باید عمل کرده و مسیر را اشتباه رقیب و باید به راه و مسیر درست برویم. اما باز هم سرچشمه آنتروسنتریزم است که می‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم. تکرار آنها به انسان به طور مطلق باقر مورد تسل خودمان و تسل این اندیشه و تمام اخلاقی و حقوقی و مواجعه با طبیعت و محیط زیست و امثال اینها بر روی بینش آنتروسنتریزم است. اینها دوباره گزاره‌های کانتی است که می‌خواهم بگویم در بحث جدیدی مثل بحث بحران زیست محیطی هم چهره کانت و رجوع به او را به طور بارز می‌بینیم.

□ **فلسفه سیاست، اخلاقی معرفت‌شناسی، زیبایی‌شناسی و... کانت چگونه در ایران معرفی شده است**

■ **موحد:** معرفی کانت این طور که مشخص است هر چند و بعد از سال قبل برمی‌گردد و گویا اولین بار در مقاله‌های دکتر علی‌اکبر شهیدپور اشاره می‌شود، اما به صورت حقی کانت از طریق مسیر حکمت‌شناسی و معرفتی می‌شود که البته آن اثر هم خوب است و بعد از آن ما داریم کانتی است که مرحوم بزرگوار ترجمه کرد. از تاریخ فلسفه کانتستون که آقای معصومی ویراستاری کردند و بعد از آن کارهای مهمی که انجام شده است ترجمه تصحیفات است که دکتر خداداد عادل ترجمه کرده است و سنجش خود لایب ترجمه دکتر احمد سلطانی و سغه خود حکیمیا ترجمه دکتر سلیمان. اما در باره معرفی فلسفه کانت در ایران فیزیک خوانندگی و فلسفه را در مطرح از ایران خوانند. در گذشته فلسفه نبودم که ببینم کانت را چگونه معرفی می‌کنند، ولی الان صحبت سر این است که نزدیک به بود بیان نامه درباره کانت داریم. یکی از کارهای ما این بوده که اینها را ارزیابی کنیم. ولی همان طرز که اشاره شد به طرز عمیق و دقیق کانت مطرح نشده است. این را بگویم که کانت از هر فیلسوف غربی دیگر لااقل در حوزه‌های مذهبی ما جدی‌تر گرفته شده است و بیشتر درباره او صحبت کرده‌اند، چرا که فلسفه او را خیلی عمیق ارزیابی کرده‌اند و واقعاً هم همین طور است. کسی که فلسفه کانت را می‌خواند اگر بخواهد آن را با فیلسوفان دیگر مقایسه کند طبعاً

فلسفه کانت جذابیت بیشتری دارد، به خصوص در جاهایی که با مسئله Ontological argument رویه در می شود، یعنی به طور کلی با راهی که اثبات خدا، بمبأ مسئله معرفت شناسی است که در فلسفه ما خیلی کم رنگ است. کما اینکه در فلسفه اروپایی هم قبل از کانت کسی که مسئله معرفت شناسی در درس های خود مطالباتی خود را مطرح می نمود، مطرح می شود، مرحوم شهید مطهری در پاسخ می گوید که ما این مطلب را را کم داریم. اینها توجه را به سمت فلسفه تطبیقی می کشد. کانت را جدی گرفته اند.

فلسفه تطبیقی از یک جهت کانت در فلسفه تطبیقی غربی فلسفه تطبیقی است که در خصوص در ایران به عنوان یکی از روش های فلسفه تطبیقی این چنین معنا نیست که در حد شایستگی گفتگو داشته باشد. فلسفه تطبیقی از آثار کانت به زبان فارسی ترجمه شده است و بسیار جا دارد که در این زمینه کارهای ذهنی و ذهنی تری هم صورت بگیرد. کانت از این، مطابق با سنت های که در بیرون از ایران وجود داشته است و افراد یا مدرسان و مطالبی که به کانت پرداخته اند. خبراً بر بعضی معرفت شناسی کانت مصر که در فلسفه تطبیقی غربی است. کانت در این عمل محض یعنی از هیچ مصلحتی برخوردار نیست. فلسفه کانت از یک جهت و از این جهت که در فلسفه تطبیقی و مشکل اینکه آثار اصلی کانت در زبان فارسی ترجمه شده است. اینها همه دست به دست هم داده است که فلسفه تطبیقی غربی را در ایران شناخته اند و در معرفت شناسی این هم بیشتر به فلسفه تطبیقی و منطقی است. کانت را می توانستیم در فلسفه تطبیقی غربی به زحمت یک اطلاعات عمومی در این باره شناخت می نمودیم. فلسفه تطبیقی یعنی شناخت و تقسیم کانت که بیشتر به فلسفه تطبیقی در حالی است که نقطه عزیمت و همی فلسفه کانت در فلسفه تطبیقی شناخت عقل و ناتوانی های آن بوده است. بعضی های که در اخلاق، زیباشناسی، حقوق، دین و امثال اینها به کانت توجه داشتند. این دهه های اخیر است که آرام آرام در کشور با مطرح شدن فلسفه و زمینه ها گویی کانت به تدریج کشف می شود. با این حال مطالب کانت بعد از دهه (که تقریباً تمام آثارش به فارسی ترجمه شده اند) نسبت به فلسفه غربی دیگر در کشور ما شناخته شده است. این نوعی که ما نزدیک به نود پانزده ساله فلسفه تطبیقی غربی در ایران درباره کانت داریم. ما در مؤسسه پژوهشی و تحقیقاتی فلسفه تطبیقی کانت و بهره کانت در پایان نامه ها در گروه های آموزشی در دانشگاه و در کتابها انجام داده ایم که امیدواریم همین فصل به مناسبت نورمستقیم سالگرد کانت بتوانیم آن را منتشر کنیم. گردآوری خوبی انجام شده است و تصویر خوبی از کانت در ایران به شما دست و خیزها و قوت و ضعف هایی که در این است به دست می آید. اگر چه این است که به چه موضوعاتی بیشتر پرداخته شده است.

به لحاظ تدریس، نزدیک سی سال است که کانت در ایران تدریس می شود و در طول این مدت قطعاً کسانی تلاش کردند، زحمت کشیدند، و تا آنجا که توانسته اند بخش هایی از فلسفه کانت را به اجمال و یا با تفصیل بیشتر به نحوی در جامعه علمی ما منعکس کنند. ولی واقع مطلب این است که به نظر می رسد ما در دوره ای هستیم که اگر بخواهد روی

کانت تأمل جدی تری صورت بگیرد انجام کارهای جدی تری، چه در هر چه در فلسفه و چه در عرصه پژوهش، ضروری است. با طرح یک مسئله کلیات و احوال و اقتباس از بعضی منابع درجه دوم نمی توانیم در مورد فلسفه کانت شناخت جدی پیدا کنیم. پرسش از کانت در ایران هنوز به شکل سطحی و دنباله داری نیست و نقدهایی که نسبت به کانت صورت گرفته اند به قدری می رسد به واسطه عدم آشنایی مستقیم با کانت در این زمینه است. در بعضی موارد از کنار موضوع عبور شده است، مثلاً فلسفه تطبیقی را به عنوان روشی برای تطبیق احکام تالیفی و احکام اسلامی در فلسفه و حمل اول ذاتی و حمل شایع داریم. در آنجا کاملاً غرض از این است که در مورد فلسفه تطبیقی به روشی بسیار وقادی که داشته اند، به این روش فلسفه تطبیقی مستقیم با متن کانت داوری هایی را در این باره انجام می دهند که جای عامل دارد. کافی بود ایشان مثال های کانت را در اختیار داشتند و من مطمئن هستم که با داشتن این مثال ها شاید ایشان طور دیگری در این باره داوری می کردند. نقدهایی که از ناحیه اندیشمندان ما صورت می گیرد مستقل نیست بلکه برگرفته از کسانی است که در اروپا یا در غرب به نقد کانت پرداخته اند، و در مواردی نه تأمل کافی در مورد نقد و نه تأمل کافی درباره اینکه چگونه می شود از زاویه فلسفه کانت به این نقدها پاسخ داد، نداشته اند. این نقدها گاهی به شکل سنتی دست به دست می گردد و نسل به نسل جلو می رود؛ به عنوان نمونه، در این باره ظاهراً کاپلستون مطرح می کند در مورد رابطه نومن و فنومن. اینها همه دست به دست هم داده است که فلسفه تطبیقی غربی را در ایران شناخته اند و در معرفت شناسی این هم بیشتر به فلسفه تطبیقی و منطقی است. کانت را می توانستیم در فلسفه تطبیقی غربی به زحمت یک اطلاعات عمومی در این باره شناخت می نمودیم. فلسفه تطبیقی یعنی شناخت و تقسیم کانت که بیشتر به فلسفه تطبیقی در حالی است که نقطه عزیمت و همی فلسفه کانت در فلسفه تطبیقی شناخت عقل و ناتوانی های آن بوده است. بعضی های که در اخلاق، زیباشناسی، حقوق، دین و امثال اینها به کانت توجه داشتند. این دهه های اخیر است که آرام آرام در کشور با مطرح شدن فلسفه و زمینه ها گویی کانت به تدریج کشف می شود. با این حال مطالب کانت بعد از دهه (که تقریباً تمام آثارش به فارسی ترجمه شده اند) نسبت به فلسفه غربی دیگر در کشور ما شناخته شده است. این نوعی که ما نزدیک به نود پانزده ساله فلسفه تطبیقی غربی در ایران درباره کانت داریم. ما در مؤسسه پژوهشی و تحقیقاتی فلسفه تطبیقی کانت و بهره کانت در پایان نامه ها در گروه های آموزشی در دانشگاه و در کتابها انجام داده ایم که امیدواریم همین فصل به مناسبت نورمستقیم سالگرد کانت بتوانیم آن را منتشر کنیم. گردآوری خوبی انجام شده است و تصویر خوبی از کانت در ایران به شما دست و خیزها و قوت و ضعف هایی که در این است به دست می آید. اگر چه این است که به چه موضوعاتی بیشتر پرداخته شده است.



نومن رابطه تجلی است. رابطه عینیت یعنی اگر هم تاخلفی برای نومن صورت کنیم، از نومن عینیت تاخلفی است نه تاخلفی تاخلفی و هیچ وقت تاخلفی که کانت در فلسفه تطبیقی غربی در ایران بوده باشد، مگر اینکه کانت را به عنوان روشی برای تطبیق احکام تالیفی و احکام اسلامی در فلسفه و حمل اول ذاتی و حمل شایع داریم. در آنجا کاملاً غرض از این است که در مورد فلسفه تطبیقی به روشی بسیار وقادی که داشته اند، به این روش فلسفه تطبیقی مستقیم با متن کانت داوری هایی را در این باره انجام می دهند که جای عامل دارد. کافی بود ایشان مثال های کانت را در اختیار داشتند و من مطمئن هستم که با داشتن این مثال ها شاید ایشان طور دیگری در این باره داوری می کردند. نقدهایی که از ناحیه اندیشمندان ما صورت می گیرد مستقل نیست بلکه برگرفته از کسانی است که در اروپا یا در غرب به نقد کانت پرداخته اند، و در مواردی نه تأمل کافی در مورد نقد و نه تأمل کافی درباره اینکه چگونه می شود از زاویه فلسفه کانت به این نقدها پاسخ داد، نداشته اند. این نقدها گاهی به شکل سنتی دست به دست می گردد و نسل به نسل جلو می رود؛ به عنوان نمونه، در این باره ظاهراً کاپلستون مطرح می کند در مورد رابطه نومن و فنومن. اینها همه دست به دست هم داده است که فلسفه تطبیقی غربی را در ایران شناخته اند و در معرفت شناسی این هم بیشتر به فلسفه تطبیقی و منطقی است. کانت را می توانستیم در فلسفه تطبیقی غربی به زحمت یک اطلاعات عمومی در این باره شناخت می نمودیم. فلسفه تطبیقی یعنی شناخت و تقسیم کانت که بیشتر به فلسفه تطبیقی در حالی است که نقطه عزیمت و همی فلسفه کانت در فلسفه تطبیقی شناخت عقل و ناتوانی های آن بوده است. بعضی های که در اخلاق، زیباشناسی، حقوق، دین و امثال اینها به کانت توجه داشتند. این دهه های اخیر است که آرام آرام در کشور با مطرح شدن فلسفه و زمینه ها گویی کانت به تدریج کشف می شود. با این حال مطالب کانت بعد از دهه (که تقریباً تمام آثارش به فارسی ترجمه شده اند) نسبت به فلسفه غربی دیگر در کشور ما شناخته شده است. این نوعی که ما نزدیک به نود پانزده ساله فلسفه تطبیقی غربی در ایران درباره کانت داریم. ما در مؤسسه پژوهشی و تحقیقاتی فلسفه تطبیقی کانت و بهره کانت در پایان نامه ها در گروه های آموزشی در دانشگاه و در کتابها انجام داده ایم که امیدواریم همین فصل به مناسبت نورمستقیم سالگرد کانت بتوانیم آن را منتشر کنیم. گردآوری خوبی انجام شده است و تصویر خوبی از کانت در ایران به شما دست و خیزها و قوت و ضعف هایی که در این است به دست می آید. اگر چه این است که به چه موضوعاتی بیشتر پرداخته شده است.

فلسفه تطبیقی در ایران و جهان ۱۳۸۱

ما هنوز با نقد جدی از منظر فلسفی در قبال کانت فاصله داریم . چون فهم کانت در کلیتش در کشور ما هنوز در حد نصاب صورت نگرفته است . در برخی موارد حتی از جانب بعضی دوستانی که سال ها به تدریس کانت مشغول هستند درباره کانت پیش می آید که وقتی گفت و گو و بحثی می شود احساس می کنیم که نکات اصلی کانت را گاهی اوقات از کنارش سریع عبور کرده ایم . مثلاً من در دفاعیه پایان نامه ای حضور داشتم و در آنجا دیدم که یکی از دوستانی که سال ها به تدریس کانت مشغول هستند پرسشی را مطرح کردند راجع به حاق شیء و انطباق حاق شیء با ذهن ما ، یعنی نگرش انطباقی . عرض بنده در آنجا این بود که تمام حرف کانت این است که شناخت حاق شیء به لحاظ نظری برای ما ممکن نیست اینجا دایره ای است که نظر و دانش مفهومی ، می خواهد

به علاوه در بسیاری موارد ، معما چو حل گشت آسان شود و بعد هم به جای روحیه جدلی و معج گیری ، باید تلاش کنیم که اول با یک فیلسوف طوری انس ذهنی پیدا کنیم که ببینیم دغدغه اش چه بوده است ، سؤالش چه بوده و چه تلاشی برای حل مسئله ای که با آن رو به رو بوده ، انجام داده است . حالا «گر تو بهتر می زنی ، بستان بزن» و بزنیم . مقصودم این نیست که نمی شود زد ، بزنیم اما وقتی که حقیقتاً او و مسئله او را به درستی دریافت کرده باشیم .

□ دکتر بهشتی در لابه لای صحبت های خود به موضوع تطبیق و سوء تفاهم ها اشاره کردند . فکر نمی کنید ما فلسفه کانت را آنچنان که هست و فضایی را که کانت در آن می زیست (فضای

کانت و فلسفه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مدرنیته) ، هنوز نشناخته ایم و از منظر سنت خودمان و فلسفه اسلامی به او نظر می کنیم؟

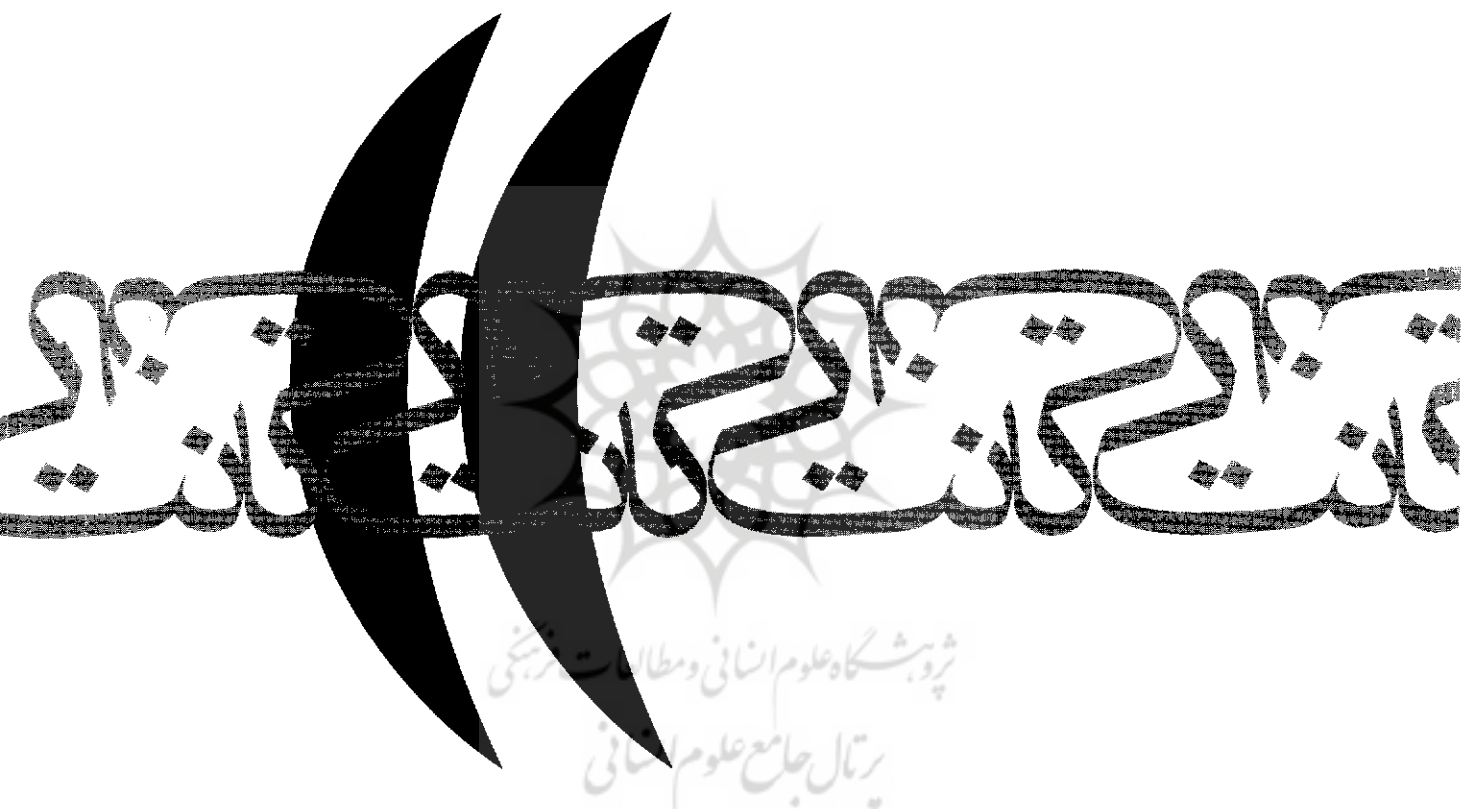
■ موحد: فلسفه ای که علامه طباطبایی و شهید مطهری مطرح کردند اصولاً فلسفه رئالیستی است و مبتنی است بر اینکه ما می توانیم اشیاء را بشناسیم و حواس ما طوری نیست که همیشه خطا بکنند . بنابراین هم دلی کردن با کانت برای ما خیلی مشکل است . دکارت هم هنوز خوب فهمیده نشده است . اگر دکارت خوب فهمیده شده بود کانت هم بهتر فهمیده می شد . بنابراین ما نتوانستیم هم دلی کنیم و این هم دلی نکردن ناشی از این بوده است که استاد خوب وجود نداشته است ، تدریس نشده است ، آن طوری که ما بزرگان خودمان را در حوزه ها تدریس می کنیم و حلاجی می شود ، کانت نشده است . از روی ترجمه ها است و از روی اطلاعات دست دوم است . این را اتفاقاً در کتاب شرح مبسوط

خود را وارد کند . وقتی هم که خود را وارد می کند دچار دیالکتیک می شود و بعد هم نظرش قطعاً انطباقی نمی تواند باشد . خود طرح این سؤال حاکی از این است که ما از کنار مطلب عمیق او درباره انقلاب کوپرنیکی به راحتی گذر کرده ایم ، من فکر می کنم ما در مجموع در ایران هنوز نتوانسته ایم کانت را هضم کنیم و بعد از هضم ، پرسش و نقد جدی طرح کنیم و جا دارد که یک چنین کاری صورت بگیرد . نگاه من به کانت این نیست که کانت «الفیلسوف» است ، کما اینکه راجع به هیچ فیلسوفی چنین برداشتی ندارم . ولی فکر می کنم دریافت مجموع نظام اندیشه او بیش از اینها از ناحیه ما ظرفیت می طلبد . یک جمله ای را هم از مرحوم مطهری نقل کنم . ایشان در پاسخ به کسی که تقدی به کانت داشته می گویند کانت مثل کسی است که بالای قله ایستاده و صحبت می کند و ما در پایین ایستاده ایم و ممکن است اشتباهی هم در او ببینیم . اما فرق کسی که رفته بالای قله با من که این پایین ایستاده ام زیاد است .

خیلی خوب می‌توانیم ببینیم، سؤال و جواب‌هایی که می‌شود، وقتی به فلسفه تحلیلی می‌رسد اصولاً مباحث ناقص است، کانت که جای خودش را دارد.

■ **بهشتی:** در باب ترجمه آثار کانت ما ترجمه کتاب نقد اول را داریم تحت عنوان **سنجش خردناب** که ترجمه فاضلانهای است، و مترجم و سواس‌های قابل توجهی هم به خرج داده است. منتها در این ترجمه کوشش شده است که با بهره‌برداری از ظرفیت زبان فارسی در جاهایی، اصطلاحاتی که کانت به کار برده در زبان فارسی بازیابی شود. نتیجه آن شده است که درک این متن برای کسانی که اولین بار به آثار کانت رجوع می‌کنند (درک آنچه کانت مطرح کرده خودش به اندازه

است و تقریباً می‌توان گفت در حال حاضر تنها متن از کانت در فلسفه نظری در دسترس علاقه‌مندان و اهل مطالعه در این زمینه است که می‌توان دانشجویان را به آن ارجاع داد. متأسفانه آثار دیگر کانت در این زمینه ترجمه نشده است. یکی از ترجمه‌های ضروری **مبادی مابعدالطبیعی علوم طبیعی** است که کتاب کوچکی است ولی بسیار مفید است، برای اینکه بفهمیم کانت وقتی صحبت از مابعدالطبیعه در این عرصه می‌کند چه می‌خواهد بگوید. کانت یک بار این کار را در عرصه فلسفه نظری کرده است، و یک بار هم در مابعدالطبیعه اخلاق. در آنجا می‌توانیم از دید او با مابعدالطبیعه‌ای که مقبول اوست آشنا شویم. در زمینه اخلاق تنها اثری که ما در فارسی داریم کتاب **پایه‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق** است که حتی در ترجمه عنوانش که به

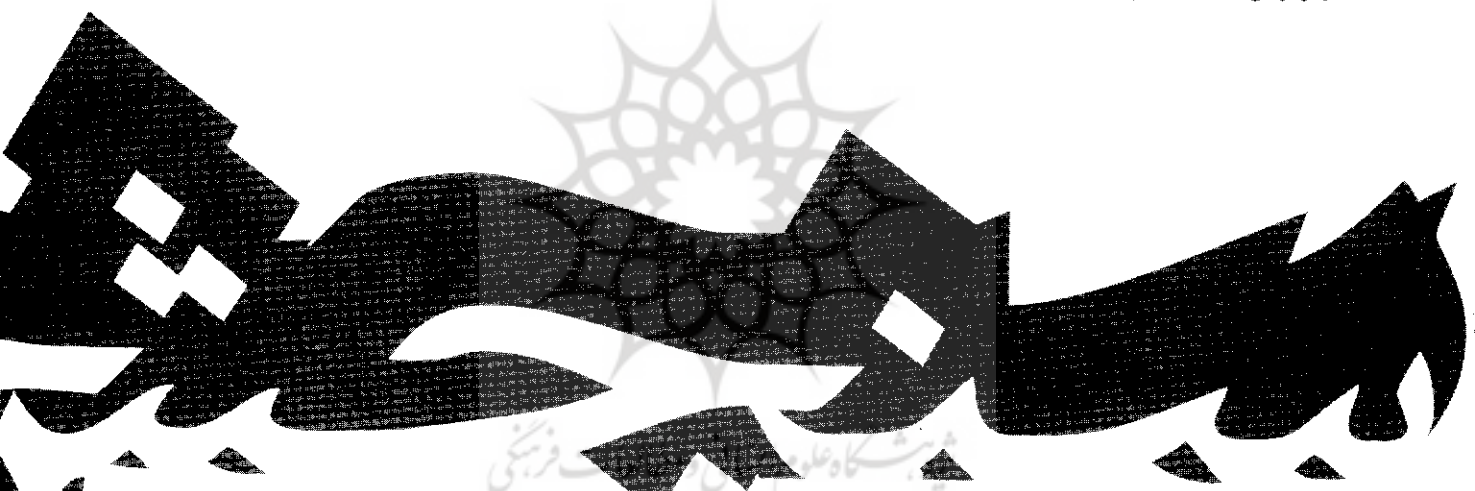


«تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق» ترجمه شده است فکر می‌کنم نکته قابل ملاحظه‌ای مغفول مانده است. این کتاب یک پایه‌گذاری است برای مابعدالطبیعه اخلاق و کتاب بسیار خوبی است، متأسفانه به لحاظ اصطلاحات در ترجمه این کتاب ما با مشکل مواجه هستیم، به نحوی که من چندین بار که این کتاب را در دانشگاه تدریس کردم با این مشکل رو به رو بوده‌ام که دانشجویان به دلیل اینکه اصطلاحات یکنواخت باقی نمی‌مانند و معادل‌های مختلف برای واژه‌ها انتخاب شده است، دچار حیرت می‌شوند و نمی‌توانند مطلب را دنبال کنند. از این جهت نیاز داریم افرادی زیر بار ترجمه مجدد این متن بروند. در مورد کتاب، نقد دوم، اگرچه این کتاب ترجمه شده است اما هنوز منتشر نشده است و بسیار بجا است که اگر دوستانی همت کرده و چنین کاری را صورت داده‌اند در یک جمع کوچک‌تری قبل از انتشار به خصوص در زمینه اصطلاحات، آن را به گفت‌وگو بگذارند. حالا که ما زیر بار کاری به این سنگینی

کافی دشوار است) مقذور نباشد. به علاوه در خود اصطلاحات هم خواننده نمی‌تواند یک جهت‌یابی روشنی را پیدا کند و گاهی در کنار واژه‌های اصیل فارسی از واژه‌های عربی نامأنوس هم بهره‌گیری شده است. این به هیچ وجه به این معنا نیست که بخوایم ارزش ترجمه‌ای را که صورت گرفته نادیده بگیریم ولی من خودم وقتی توانستم این ترجمه فارسی را بخوانم که اول متن اصلی را به آلمانی خواندم و بعد به فارسی نگاه کردم و دیدم که آن قدر هم که در برخورد اول این ترجمه باعث می‌شد که من کانت را کنار بگذارم و دیگر متن را نخوانم، ترجمه نارسایی نیست و شاید نامأنوس بودن آن باعث می‌شود که ما نتوانیم با کانت ارتباط برقرار کنیم. در مورد کتاب **تمهیدات** به نسبت ترجمه خوبی از این کتاب صورت گرفته است، هر چند در آنجا هم در طول تدریس و مقایسه با متن اصلی می‌توان دریافت که نیاز به تدقیق وجود دارد و امیدوارم که برای چاپ‌های بعدی چنین کاری صورت بگیرد. ولی در مجموع متن قابل استفاده‌ای

رفته‌ایم لاف‌بوتانیم آن را به گونه‌ای ارائه کنیم که در کلاس‌های درس بتواند مورد استفاده قرار بگیرد. تجربه نشان می‌دهد که به خصوص تطبیق معادل‌های اصطلاحات با زبان آلمانی ضروری است. در ترجمه‌هایی که متن اصلی به زبان آلمانی بوده و از روی زبان‌های دوم و گاهی اوقات سوم به فارسی ترجمه می‌شود نیاز به نزدیک کردن برگردان فارسی یا متن اصلی آلمانی وجود دارد. نقد سوم کانت، یعنی **نقد قوه حکم** هم به فارسی ترجمه شده است. در مورد نقد سوم هم به رغم زحمتی که کشیده شده است (یقیناً شایسته تقدیر است که اساساً کسی همت می‌کند و جرأت می‌کند که در این وادی وارد شود و از نقد دیگران نسبت به کار خودش نگرانی به خود راه نمی‌دهد) نیاز به تدقیق ترجمه وجود دارد. این طبیعت کار است. بالاخره کارها باید از یک جایی شروع شود و بعد تکمیل شود و بهبود پیدا کند. در همه جای دنیا هم همین گونه است، ترجمه‌های متعدد و مکرر از روی یک اثر را داریم که تلاش می‌کنند خودشان را به تدریج به متن نزدیک‌تر کنند. در نقد سوم هم جاهایی وجود دارد که وقتی شما مسئله را در کلاس طرح می‌کنید آنجا احساس می‌کنید که نیاز به تدقیق بیشتر متن وجود دارد، به هر حال ما در برگردان آثار کانت هنوز در قدم‌های اول هستیم.

من فکر می‌کنم به تدریج ما به جایی نزدیک می‌شویم که نیاز به تألیف‌های جدی مستقل داریم و لازمه آن این است که حلقه‌های کار جدی برای مطالعه خوب کانت و طرح پرسش‌های خوب و نقدهای خوب درباره کانت تشکیل شود. این نیاز در محیط‌های آموزشی و پژوهشی ما دیده می‌شود. شاید نیاز داشته باشیم که مقدم بر آن لوازم این کار را هم بتوانیم فراهم کنیم. یکی از لوازم این کار این است که باید یاد بگیریم کارهای تحقیقاتی دست‌جمعی جدی‌تری را با هم سامان بدهیم و پیش ببریم. چون به گمان من هر جا که آثاری از کار جمعی را در کشور ملاحظه می‌کنیم احساس می‌کنیم با همین اندک تلاش چقدر جلوتر هستیم نسبت به اینکه بخواهیم منتظر کسانی باشیم که با نبوغ فردی خودشان بخواهند در این مسیر راه‌گشایی کنند. دکتر موحد اشاره کردند که ما مدرس خوب نداشتیم. اتفاقاً درست است ولی می‌خواهم بگویم که پیش از اینکه بخواهیم به مدرس خوب برسیم نیاز داریم به اینکه افراد خودشان را در یک کار جمعی‌تر با کانت آشنا کنند. و بعد هم به گفت‌وگو و بحث بنشینند، چون در لاک بسته که به طور فردی حرکت می‌کنیم خیلی چیزها ممکن است به نظرمان محرز و قطعی برسد ولی در گفت‌وگو ملاحظه کنیم که خیلی چیزها را مدنظر قرار ندادیم و



یک جنبه به مسئله نگاه کرده‌ایم. فکر می‌کنم اگر امکان گفت‌وگوهای علمی جدی، فارغ از شائبه‌های شخصی بتواند در داخل کشور فراهم شود، ما قدم‌های سریع‌تری را به آن سمت بر خواهیم داشت.

□ چه کتاب‌هایی برای ترجمه کانت پیشنهاد می‌کنید؟

■ **موحد:** هیچ کتابی جای اثر اصلی را نمی‌گیرد. با ترجمه‌های تازه‌ای که از آثار کانت شده به خصوص ترجمه‌های اخیر **سنجش خرد ناب** در انتشارات کمبریج باید نخست به ترجمه آثار کانت پرداخت. اما در مورد آثاری که در باب کانت نوشته‌اند بهترین راه مراجعه به دایرةالمعارف‌های متعدد فلسفه مثل **رائلیج** و **استنفورد** و غیره است. نویسندگان مدخل کانت در این دایرةالمعارف‌ها متخصصان جهانی کانت هستند و این آثار را با توضیح در مورد هر کدام معرفی کرده‌اند. همچنین مجموعه مقاله‌هایی که با عنوان **companion** منتشر می‌شوند شامل بهترین منابع در کانت پژوهی هستند. از این گذشته در اینترنت

■ **موحد:** یک نکته را هم بگویم که بی‌انصافی در مورد اینها نکرده باشیم. آقای ادیب سلطانی کتابش از لحاظ فرم و وفادار بودن به اصل و پاراگراف بندی چیز عجیبی است. در زبان انگلیسی هم که ترجمه اسمیت سال‌ها مأخذ بود الان ترجمه‌ای که شده است همه به آن ارجاع می‌دهند، یعنی این قبیل آثار نه تنها یک بار بلکه چندین بار باید ترجمه شوند. در خارج هم که نگاه می‌کنید می‌بینید از میان ترجمه‌ها که می‌شود یکی برگزیده می‌شود. آنجا هم بعد از مدتی ترجمه‌هایی که به وضوح بهتر است، به بازار می‌آید.

■ **بهشتی:** آثاری که درباره کانت نوشته شده، هم کتاب و هم مقاله در قیاس با فیلسوفان دیگر، به نسبت قابل ملاحظه است. ولی در اینجا اولاً ترجمه بر تألیف غلبه دارد و ثانیاً در آنجایی که تألیف است بیشتر جنبه تلخیص و اقتباس برجسته‌تر است تا کاری که به نحو ابتدایی از جانب مؤلف بخواهد صورت بگیرد.

کافی است اسم کانت را تایپ کنید و ده‌ها مجله و انجمن و کنفرانس در مورد کانت پیش چشمتان ظاهر شود. در اینجا لزومی به نام بردن کتابی نیست، اما در فارسی مقالاتی که من خواندم بیشتر در مورد تحلیلی-ترکیبی و مقایسه‌ی آن با حمل اولی ذاتی و حمل شایع ثانی بوده است یا تحلیل برهان وجودی کانت.

■ **بهشتی:** در مورد پایان‌نامه‌ها همان‌طور که عرض کردم در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری نزدیک به نود پایان‌نامه در این زمینه نوشته شده است.

در پایان‌نامه‌ها با دو جهت‌گیری روبه‌رو هستیم. یکی پایان‌نامه‌هایی که در چارچوب اندیشه کانتی حرکت می‌کند و موضوعات داخل آن را مورد بحث قرار می‌دهد. در اینجا ما با این مشکل مواجه هستیم که مجموعاً دانشجویان در طول دوره تحصیل یک تصویر همه‌جانبه‌ای از کانت را حداقل در حد اینکه با نقد او آشنا شده باشند، پیدا نکرده‌اند. غیر از اینکه موانع زبانی در اینجا هم تأثیر گذاشته است به نحوی که استفاده از منابع محدود شده است، اگر خود منابع مورد استفاده در پایان‌نامه‌ها منابع خوبی بوده‌اند، نحوه استنباط از منابع گاهی

چیزی می‌رسیم که از اول می‌توانستیم حدس بزنیم که این‌طور خواهد شد. به خصوص در جایی که تطبیق نه در داخل یک سنت فلسفی بلکه میان سنت‌های متفاوت صورت می‌گیرد. یک زمان دکارت را با کانت مقایسه می‌کنید، حتی توماس را با کانت مقایسه می‌کنید. کار تطبیقی - مقایسه‌ای، آنجا ممکن است یک معنایی بدهد، هرچند در همان‌جا هم دچار مشکلاتی هستیم ولی یک زمانی است که شما در دو سنت کاملاً متفاوت فلسفی می‌خواهید تلاش کنید که چیزی به نام تطبیق را صورت بدهید و من فکر می‌کنم که ما چون شناسایی‌مان هنوز در حد نصاب راجع به کانت نیست حرکت به جانب کارهای تطبیقی یک مقدار شتاب زده باشد به خصوص که نه روشی برای مواجهه با فیلسوفان و نه روشی برای تطبیق میان آنها داریم. معنای این سخن آن نیست که ما به نحو انفعالی فقط فیلسوفان را مطالعه کرده و نقد کنیم و حتی طبیعی است که نقد و سؤال ما به دلیل بستر سنتی - فرهنگی که در آن بودیم یک خاصیتی داشته باشد. اما اینکه بخواهیم کاری به نام تطبیق را هنوز برایش یک معنای روشنی به دست نیاورده‌ام و در کتابی که خیلی علاقه‌مند به چنین کاری می‌کنم هم نتیجه محصلی برسم و معنای روشنی برای

بیم، چه رسد به اینکه ما شروع به تأسیس رشته‌هایی مثلاً در گرایش دکتری و در مقطع بالا برای کار تطبیق بکنیم بی‌آنکه اصل و هدف از تطبیق و معیارهای آن را روشن کرده باشیم.

■ **موحد:** در جلسه‌ای در انجمن حکمت و فلسفه و درباره‌ی هانری کوربن، صحبت فلسفه تطبیقی بود و اولین سؤال من این بود که منظور شما از تطبیق چیست و بعد از حدود سه ربع بحث، کسانی هم که از خارج آمده بودند هیچ کدام نتوانستند تعریفی بدهند و خلاصه معلوم نیست حدود و ثغور این کار چیست.

■ **بهشتی:** هم فلسفه میان فرهنگی و هم فلسفه مقایسه‌ای - تطبیقی هر دو شاید قدمتش در اروپا نزدیک به ده یا پانزده سال باشد و عمدتاً کسانی که در این مشارکت کردند اتفاقاً غیراروپایی‌ها و غیر غربی‌ها یا تحصیل کرده‌های در اروپا بوده‌اند که با شیوه کار آنها آشنا بودند و می‌خواستند مقوله‌ای به نام فلسفه میان فرهنگی و فلسفه تطبیقی را

نمی‌توانستیم. اگر از پایان‌نامه‌ها، تطبیقی‌ترین تطبیقی‌ها را بگیریم، این‌ها هم این‌ها را می‌توانیم بگیریم. این‌ها با اقبالی روبه‌رو است. این‌ها

که در یکی یا دو رشته‌های فلسفی تطبیقی هم تأسیس شده است. واقع مطلب این است که خود فلسفه تطبیقی در بیرون ایران هم که خاستگاه این طرز فکر است هنوز در یک وضعیت روشنی نیست، یعنی تازه در مسیر راهیابی است، و این سؤال مطرح است که چگونه اندیشه‌هایی را که در سنت‌های مختلف است می‌توان با یکدیگر به نحوی در یک گفت‌وگو وارد کرد تا بتوانیم تطبیق بدهیم. من نمی‌دانم چه انتظاری از تطبیق وجود دارد. غالباً آنچه بنده در چند رساله‌ای که حضور و یا دخالتی داشته‌ام با آن مواجه شدم این است که ما آراء یک فیلسوف را در یک بلوک مطرح می‌کنیم و آراء یک فیلسوف دیگر را در یک بلوک دیگر؛ و معمولاً هم در انتها به سختی تلاش می‌کنیم به نحوی بگوییم کجا یک شباهت‌ها یا قرابت‌هایی بین آراء وجود دارد و بعد هم به این نتیجه می‌رسیم که مبنایا با هم متفاوت است، یعنی در آخر به

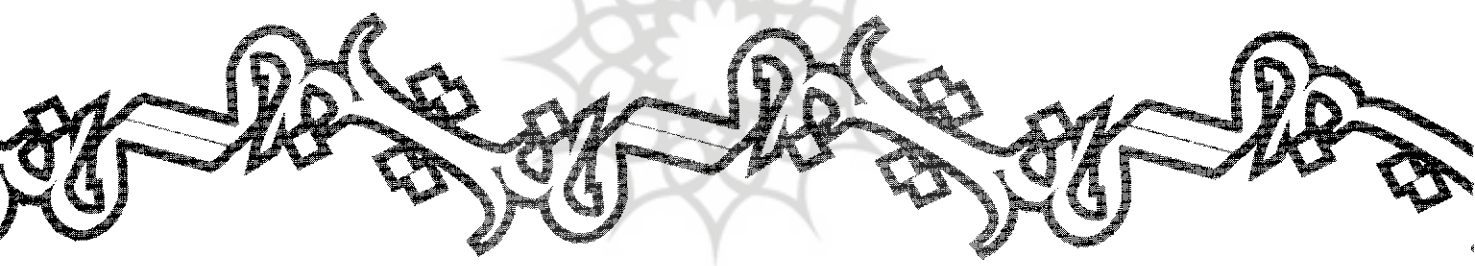
شکل بدهند، مباحث بسیار جالبی در این باره مطرح شده است که اساساً چیزی به نام فلسفه تطبیقی و میان فرهنگی چه معنایی می تواند داشته باشد و نکات خیلی زیبایی در این قلمرو طرح شده است. ولی این هنوز به حدی نیست که شما بگویید به یک پایه یا رهیافت یا روش روشنی برای تطبیق و مقایسه رسیده ایم. حالا می ترسم آقایان بگویند فلسفه روش ندارد. به گمان من تأسیس رشته ها یا سوق دادن پایان نامه ها به این سمت باعث می شود که ما قبل از شناسایی کافی بخواهیم درباره آنها داوری کنیم که کار اشتباهی است.

□ یکی از مسائلی که در گروه های آموزشی فلسفه با آن مواجه هستیم، مسئله آموزش فیزیک است، کسی که می خواهد کانت بخواند حداقل باید مقداری فیزیک نیوتنی بداند. اما دانشجویانی که فلسفه می خوانند عمدتاً متعلق به گروه علوم انسانی هستند. آیا این امر خللی در فهم کانت ایجاد کرده است یا نه؟

از زیباشناسی حرف درستی زده باشیم. من فکر می کنم یک جنبه و بسته نگاه کردن ما به رشته ها، چه در علوم و چه در فلسفه مشکلاتی به بار می آورد. بخش هایی از فلسفه دکارت حقیقتاً بدون درک کاری که دکارت در هندسه تحلیلی و ریاضیات انجام می دهد، نمی تواند به صورت دقیقی صورت بگیرد. اگر ما صرفاً از منظر فلسفی به آن نگاه کنیم گاهی نکته اصلی دکارت را دریافت نکرده ایم و این برای من ملموس است.

■ **موحد:** یک قسمت مهم کار کانت، فلسفه ریاضی اوست و نظریاتی که راجع به هندسه دارد که ملاً حرفی که راجع به هندسه می زند اکنون مردود است. اما مقالات مهمی که الان راجع به فلسفه ریاضی کانت نوشته اند فهمشان بدون اطلاع از ریاضیات و منطق ریاضی تقریباً ناممکن است. یعنی اگر کسی بخواهد تخصصی روی فلسفه ریاضی کانت کار کند، دیگر باید ریاضی و منطق ریاضی را حتماً بداند.

□ شیوه آموزش فلسفه کانت در کشورهای دیگر به چه صورتی است؟



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

■ **موحد:** فهمیدن صحبت های کانت درباره فیزیک نیوتنی و یا انقلاب کوپرنیکی، لازمه اش دانستن قبری تاریخ علم است ولی لازم نیست که حتماً فیزیک نیوتنی بدانند. اما اینکه بروند و دقیق فیزیک نیوتنی را بخوانند تا بفهمند کانت چه گفته، من چنین فکری نمی کنم.

■ **بهشتی:** برای آشنا شدن تخصصی با مباحث فلسفی کانت و دکارت قطعاً لازم است که قدری آشنایی بیشتری با علوم داشته باشیم. آنچه در کشور ما جایش بسیار خالی است، میان رشته ای ها است. در آلمان امکان ندارد که شما تنها در فلسفه فارغ التحصیل شوید، بلکه یک رشته اصلی دارید و دو رشته فرعی. این باعث می شود که امکان کار میان رشته ای فراهم شود. یکی از مشکلات ما هم این است. مسئله ای که طرح شد فقط در عرصه فیزیک نیست. در هنر و زیبایی شناسی کانت، تاریخ هنر و نظریات پیرامون هنر را باید قدری بدانیم که به هنگام بحث

■ **موحد:** آنها با متن شروع می کنند و متن را دقیق می خوانند. مدتی بود که در انگلیس رسم خواندن آثار اصلی فیلسوفان گذشته متروک می شد. من یادم است ریچارد وولپهایم که رئیس دپارتمان یونیورسیتی کالج بود، یک بار در جلسه ای گله کرد که چرا متون اصلی را دانشجویان نمی خوانند و با چند فیلسوف آشنا نمی شوند. یعنی در دوره ای می آمدند خلاصه ای از کانت می گفتند و قسمت هایی از آثار او را انتخاب می کردند و بعداً به ماخذ دست دوم مراجعه می کردند. اما الان متوجه شده اند که باید خود متن خوانده شود. بنابراین مدتی است که متن خوانی جزو برنامه ها است. البته از دپارتمان به دپارتمان دیگر فرق می کند اما متن خوانی وارد شده، یعنی متن را می خوانند و بعد روی آن صحبت می کنند.

■ **بهشتی:** شیوه های تدریس در دانشگاه های مغرب زمین نزدیک

به هم است، اما ممکن است تفاوتی از دانشگاهی به دانشگاه دیگر داشته باشد. به لحاظ بحث موضوعی پیرامون کانت یا بحث‌هایی که آراء کانت به نحوی در آن انعکاس یابد، موضوعات مختلفی ارائه می‌شود و شاید این هم وجهی داشته باشد و شما در بستر موضوعی که مورد علاقه‌تان است و به اختیار خودتان هم برگزیدید در آنجا با رأی از کانت مواجه و توجهتان جلب می‌شود که با او آشنا شوید، این یک شیوه تماس با کانت است و شیوه دیگر هم مشخصاً متن است. همان‌طور که اشاره شد، متن خوانی، مسئله‌ای بسیار جدی است. دانشجویان سال اول با فیلسوفان بزرگ مستقیماً روبه‌رو می‌شود. مثل کسی که شنا بلد نیست و او را یک دفعه در آب سرد می‌اندازند، او هم با هر فیلسوفی کلنجار می‌رود و در آنجا برای او پرسشی مطرح می‌شود و حالا اوست که مسئله را مطرح خواهد کرد. پس این تماس مستقیم با متن و واژه‌ها نداشتن از روبه‌رو شدن با اندیشمندان و تلاش برای هم‌سختی با آنها جالب توجه است. اگرچه ممکن است سؤالاتی که در ابتدا از جانب دانشجویان مطرح می‌شود، سؤالات ناشیانه‌ای هم باشد. اما آنها آموزش می‌یابند که درباره کانت یا هر فیلسوف دیگری با وجود تمام بزرگی‌شان، خودشان چه

و در داخل هم به کسانی که می‌توانند مقاله‌ای عرضه بکنند، چه از میان دانشجویان و چه از میان کسانی که تدریس کانت می‌کنند، سفارش مقاله بدهیم. هرچند در ابتدا به شکل فراخوان بود اما دیدیم با توجه به زمان اندک ما، آن مسئله امکان ندارد، این بود که سفارش مقاله دادیم. کسانی که از خارج آمدند سه نفر از آمریکا هستند که به خصوص پل گایر (Paul Guyer) و خانم سالی سجویک (Sally Sedgwick) بسیار معروف‌اند، همچنین دانیل ساترلند (Daniel Sutherland) متخصص فلسفه ریاضی کانت است. از انگلیس استراتون لیک (Stratton-Lake) را داریم که دبیر انجمن کانت بوده است. دو نفر هم از آلمان آمدند. یکی پروفیسور هوفه که چند ماه قبل در ایران بود و پنج سخنرانی در فلسفه اخلاق کانت ایراد کرد و دیگری مانفرد باوم که در آثاری که راجع به کانت می‌نویسند به او هم ارجاع می‌دهند؛ حوزه او هم حوزه سنجش خود ناپ است. از داخل هم مقالاتی ارسال شد. در کنار این امر یک نمایشگاه کتاب برگزار شد. این کنگره ۲۸ آذرماه آغاز شد و تا روز سی‌ام ادامه یافت. این را هم اضافه کنم که وقتی تصمیم به برگزاری سمینار گرفتیم که کمتر از چهار ماه به آغاز آن مانده بود. به همین دلیل کار



می‌اندیشند و این خیلی مهم است. اما در جامعه ما متأسفانه آموزش به این صورت نیست که در انتها این دانشجو باشد که رأی یا تفسیری از آراء یک فیلسوف را بپذیرد یا نپذیرد. در اینجا هم نیاز به بازنگری در کار آموزشی‌مان داریم.

□ آقای دکتر موحد، جناب‌عالی دبیر همایش دویستمین سال درگذشت کانت هستید. درباره این همایش که برگزار شد توضیح دهید.

■ موحد: انجمن حکمت و فلسفه اصولاً امسال را سال کانت اعلام کرد و تاکنون هم سخنرانی‌ها و سمینارهایی در این مورد داشته‌ایم. البته مهم‌ترین آنها همین سمینار است. برنامه ما این بوده است که تعدادی کانت‌شناس از خارج دعوت کنیم

دعوت از کانت‌شناسان را در جایی متوقف کردیم که فرصت برای امور دیگر داشته باشیم. دانشگاه علامه طباطبایی هم در آغاز آذر ماه سمیناری در بزرگداشت کانت برگزار کرد. در ایران بزرگداشت دویستمین سال کانت با این دو سمینار پیوندخورده است.

□ شاید بهتر باشد که انجمن برنامه‌ای تنظیم کند که آثار فیلسوفان مهم غرب در مدت زمان مشخص و معینی به فارسی با ترجمه درستی ارائه شود.

■ موحد: گفتن این حرف ساده است. اما عمل کردن به آن اگر ساده بود تا حال کرده بودیم. در هر صورت به خصوص در مورد کانت یکی از افرادی که باید در این کار سهیم شوند دکتر بهشتی هستند.